

فریادنامه انوری

علی اکبر احمدی دارانی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)

چکیده

انوری قصیده سرای نامی قرن ششم هجری، پس از یورش عُزان و اسارت سلطان سنجر سلجوقی (حک: ۵۱۱-۵۵۲ ق) به دست آنان و آگاهی از اوضاع نابسامان خراسان، در قصیده‌ای خطاب به سلطان رکن‌الدین قلیچ طمغاج‌خان، حاکم سمرقند، از او خواست تا با لشکرکشی به خراسان، مردم را از شر عُزان برهاند. بنابر نشانه‌هایی که در این مقاله به آن استناد شده است، این قصیده که تفاوت‌های آشکاری با دیگر قصاید مدحی انوری دارد و بدین سبب از مشهورترین قصاید او به شمار می‌رود، بر اساس الگو یا پیش‌متن فریادنامه‌های منثور و در شکل نامه‌ای منظوم سروده شده است.

کلیدواژه‌ها: انوری، فریادنامه، نفیرنامه، قصیده، جوامع/الحکایات عوفی.

در اواخر سال (۵۴۸ ق)، عُزان به خراسان تاختند و سلطان سنجر سلجوقی (حک: ۵۱۱-۵۵۲ ق)، را به اسارت گرفتند و در اثر بیداد آنان، خراسان آشفته و نابسامان شد (برای شرح وقایع حمله عُزان به خراسان، نک. راوندی، ۱۳۸۶: ۱۷۷؛ ظهیری نیشابوری، ۱۳۹۰: ۵۱-۴۸؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۶: ۱۱: ۱۷۶-۱۸۳). انوری (۱۳۷۲: ۲۰۱-۲۰۵) در قصیده‌ای ۷۳ بیتی به مطلع «به سمرقند اگر بگذری ای بادِ سحر / نامه اهل خراسان به برِ خاقان بر»، با بیانی مؤثر و گیرا، «از زبان اهل خراسان»، خطاب به رکن‌الدین قلیچ طمغاج‌خان،

پسرخوانده سلطان سنجر و حاکم سمرقند، اوضاع پریشان خراسان را شرح داد و از او خواست تا به آنجا لشکر براند و مردم را از شر غزان برهاند.

در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که آنچه این قصیده را هم‌مطراز دیگر قصاید انوری قرار داده است، مدح و ستایش او، از قلیح طمغاج خان است (نک. مؤتمن، ۱۳۶۴: ۶۵-۷۱). اما انوری فارغ از ساخت و محتوای قصاید مدحی، «نامه‌ای منظوم» سروده است که آن را از دیگر قصاید او متمایز کرده و همین امر سبب شده است، توجه شرق‌شناسان و محققان ایرانی به آن جلب شود (نک. یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۴۵؛ زرین‌کوب، بی تا: ۱۸۲-۱۸۳؛ شهیدی، ۱۳۷۶: کز؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۱۰۴-۱۰۵).

ناآگاهی از نوع‌های ادبی و بی‌توجهی به سیر تاریخی آنها، سبب می‌شود، آثار ادبی تکه‌های نامرتب و متفرق از یکدیگر شمرده شوند و در نتیجه جنبه یا جنبه‌هایی از آنها ناشناخته بماند. در حالی که شاعران و نویسندگان، در تاریخ ممتد شعر و نثر فارسی، حامل سنت‌هایی از پیشینیان بوده‌اند و با آنکه بدعت یا بدعت‌هایی در خلق آثار خویش پدید می‌آورده‌اند، بی‌هیچ سابقه‌ای به آفرینش ادبی نمی‌پرداخته‌اند. این شعر انوری نیز با آنکه نمونه‌ای نادر در تاریخ ادبیات فارسی به شمار می‌آید، اما از این قاعده مستثنی نیست و انوری بر اساس الگو یا پیش‌متنی این شعر را سروده و به اقتضای زبان و بلاغت شعر در آن بدعت‌هایی پدید آورده است.

اولین قرینه برای ردیابی الگوی انوری، ذکر نام عمیق بخاری، شاعر پارسی‌گوی اوایل قرن ششم، و تضمین مصرعی از او در این شعر است. انوری در بیت «هم بر آن گونه که استاد سخن عمیق گفت / خاک خون‌آلود، ای باد، به اصفاهان بر» (نک. ۱۳۷۲: ۲۰۵)، شعر خود را بر «گونه‌ی شعر او دانسته است. باین حال از آنجاکه متن کامل شعر عمیق در اختیار نیست، درباره‌ی میزان تأثیرپذیری انوری از او، نمی‌توان سخنی گفت (نک. عمیق بخاری، ۱۳۸۸: ۲۱۹؛ صفا، ۱۳۳۹: ج ۲: ۵۳۵).

انوری به صراحت در بیت اول، که پیش تر ذکر شد، این شعر را «نامه اهل خراسان» نامیده و در بیت‌های دوم و سوم، «مطلع» و «مقطع» و «رقم» و «شکن» آن را چنین توصیف کرده است:

«نامه‌ای» مطلع آن رنج تن و آفت جان
«نامه‌ای» مقطع آن درد دل و سوز جگر
«نامه‌ای» بر رقمش آه عزیزان پیدا
«نامه‌ای» در شکنش خون شهیدان مضمّر
(انوری، ۱۳۷۲: ۲۰۱)

در متون نظم و نثر، نمونه‌های فراوانی از نامه‌های منظوم شاعران و نویسندگان، خطاب به یکدیگر وجود دارد (برای نمونه نک. نامه منظوم جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی به خاقانی [جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۸۵-۸۸] و نامه منظوم خاقانی به رشیدالدین وطواط [خاقانی: ۱۳۷۳: ۲۹-۳۱])؛ اما اینکه شاعری، خطاب به پادشاه یا امیری، نامه‌ای منظوم بسراید و از وی برای نجات سرزمینی کمک بخواهد، بی سابقه می‌نماید.^۱

اشاره عوفی در *لباب‌الالباب* به «نفرنامه اُسارای روم»، در ضمن معرفی «الصدر الاجل معین‌الدین‌الحسین بن علی الأصبم الکاتب» نشانه‌ای مهم برای تبیین موضوع این مقاله است: رسایل او که وسایل حصول فضایل است، بر کمال بزرگی او گواهی می‌دهند و از علو سخن او آگاهی و اگر او را هیچ نامه نیست، جز آن یک نامه که در جواب *نفرنامه اُسارای روم* نوشته است، تمامست و اثر آن ظاهر و آن نامه مشهور است و در کتب مسطور، تعرض کتابت آن کرده نیامد؛ اما سبب آن بود که رعایای آمد و میافارقین *نفرنامه* نبشتند که قیصر روم با

۱. کمال اسماعیل اصفهانی در ضمن قصیده‌ای به مطلع «کیست آن سیاح کو را هست بر دریا گذر / مسرعی کو سال و مه بی پای باشد در سفر» خطاب به ابوبکر بن سعد زنگی از «حال صفاهان و آنچه در وی می‌رود» و ستم‌هایی که «سمع عالی» از آن باخبر است، یاد می‌کند و به این صورت ممدوح را برای رفع ستم برمی‌انگیزد. در نیمه‌های قرن هشتم، ابن یمین در قطعه‌ای با مطلع «الا ای صبا خدمتم عرضه دار / به درگاه دستور با زیب و زین» از ممدوح می‌خواهد که به خراسان بازگردد و بر تخت حکومت تکیه بزند (نک. ابن یمین، ۱۳۶۳: ۴۸۰) یا فتحعلی‌خان صبا قصیده‌ای به مطلع «جانب کشور جمشید رو ای پیک شمال / به تر شاه فریدونفر جمشید خصال»، خطاب به فتحعلی‌شاه، از او می‌خواهد که شخصی را که به ایوان تکیه جای گرفته است، از بین ببرد (نک. صبا، ۱۳۴۱: ۲۶۶-۲۶۹). برای این قصیده، (نک. بهار، ۱۳۷۱: ج ۱: ۲۵۱-۲۵۲؛ آربن‌پور، ۱۳۸۷: ج ۱: ۲۱).

جماعتی ترسایان شوم برین بلاد و دیار تاختن آورده و چندین هزار مسلمان را به اسیر بردند و به ذلّ کفر مبتلا گشتند و از عبادت ربّانی به خوکبانی افتادند، معین الدّین از دیوان اعلیٰ [اعلیٰ] سنجری، نامه نبشت نزدیک قیصر روم که چون آن را بخواند، از هیبت خواب از او برمید و قرار او فرار پذیرفت و آرام با او مقام نکرد و ضجرت و هیبت، بر وی استیلا یافت و فرمان داد تا تمامت مسلمانان را که از ولایت آمد و میافارقین آورده بودند، همه را لباس دادند و توشه‌ای فرمود و جمله را به اعزاز تمام به وطن خود بازفرستاد و آنکه گفته‌اند که به یک نامه، کار لشکری کفایت کند، اینست (عوفی، ۱۳۶۱: ۷۷-۷۸).

عوفی چنان‌که گذشت، به سبب شهرت این «نغیرنامه»، متن آن را در *لباب‌الالباب* نقل نکرده؛ اما در کتاب *جوامع‌الحکایات و لوامع‌الرّوایات* متن کامل را به همراه چنین شرحی در آغاز آن، ثبت کرده است:^۲

حکایت: آورده‌اند که در ایام سلطنت سلطان سنجر، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وقتی ملک روم به ولایت اسلام تاختن آورد و به حدّ آمد و میافارقین لشکر کشید، تمامت آن ولایت‌ها را خراب کرد و قُرب پنجاه هزار مسلمان را از زن و مرد اسیر برد و مسلمانان به دست ایشان گرفتار شدند و لشکرها را که بدان سرحد بودند، استعداد مقاومت ملک روم نبود. در میان آن اسیران امامی بود یگانه؛ آن بیچارگان به نزدیک وی آمدند و از وی در آن معنی رایبی خواستند. آن امام گفت: صلاح در آن بود که *فریادنامه‌ای* نویسیم به نزدیک سلطان سنجر، باشد که کار ما از وی گشاده شود. پس یکی را از علما و دانشمندان نامزد کردند و استعانت‌نامه‌ای نوشتند، برین ترتیب که اینجا ثبت افتاده است تا معلوم باشد. *فریادنامه‌ی اسیران روم*:.... (همان، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

آنچه در این دو متن، جالب‌توجّه است، یکی وجود چنین نامه‌های شناخته‌شده‌ای در دوره سلجوقی است که آن «امام یگانه»، صلاح کار را در انشای آن دیده است و دیگر آنکه چنین نامه‌ای را «نغیرنامه» یا «فریادنامه» یا «استعانت‌نامه» خوانده‌اند.

۲. علّامه قزوینی متن این نامه و نامه معین الدّین اصم را بر اساس چند نسخه از *جوامع‌الحکایات و آثار الوزراء*، سال‌ها پیش از چاپ انتقادی *جوامع‌الحکایات*، تصحیح کرده، در تعلیقات *لباب‌الالباب* افزوده است (نک. عوفی، ۱۳۶۱: ۳۱۰-۳۱۷)؛ برای متن این نغیرنامه (نک. عقیلی: ۱۳۶۴: ۲۴۰-۲۴۵).

چندین نمونه از کاربرد این سه ترکیب را می‌توان در متون مثنوی و منظوم فارسی نیز یافت:^۳

الف) فریادنامه:

— «فریادنامه‌ها به اطراف نوشت و استعانت و استغاثت کرد» (ناصرحین ظفر جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۲).
— «و به قدرخان ملک ختن فریادنامه روان کرد و او را به مدد خواند» (همان: ۲۸۴).
— «خبر به سلطان فرستادند سلطان فریادنامه نزد گیغاتو فرستاد از دست فرمانیان» (مشکور، ۱۳۵۰: ۳۶۷).
— «اهل قونیه فریادنامه به سلطان فرستادند» (همان: ۳۶۹).

شاید کم بدرد دست، جامه و یا خواند زبان، «فریادنامه»

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۳۷۰)

— در شهر دو هوایی ظاهر شد و یک چند جنگ و جدال قایم بود. اُزدَمَر مستغاث و فریادنامه به سلطان می‌نویسد [كذا] و سلطان به سبب زمستان تأخیر و تقصیر می‌کرد (ظهیری نیشابوری، ۱۳۹۰: ۸۸).^۴
— «چون کیفیت او از فریادنامه ملک سلطان‌نشه اودی خداوند عالم پناه را روشن شد به تاریخ ماه رجب سنة المذكور [۸۲۴] در عین باران از شهر بیرون آمد» (سیهرندی، ۱۳۸۲: ۱۹۵).

ب) نفرین‌نامه

اگرچه جان عدو در دل چو آهن او ز بیم هیبت تو در حصار می‌آید
نفرین‌نامه آهش به دست بیک نفس به درگهت ز پی زینهار می‌آید
(کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۲۲۳)
به خط خویش نویسد نفرین‌نامه محیط کز ابر دست فلان چیست بر من این بیداد
(سیف اسفرنگی، ۱۳۵۸: ۱۹۶)

— «و ملک هند از نهیب آن لشکر با پناه کوهی حصین نشست و به مخرمی میان دو کوه بلند التجا ساخت و مغفر و مدخل آن مضیق به فیلان کوه پیکر استوار کرد و به اقطار ولایات خویش نفرین‌نامه‌ها

۳. با سپاس از محقق ارجمند، دکتر ابوالفضل خطیبی و گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی که از روی لطف، کاربرد این ترکیب‌ها را از پیکره زبانی در اختیار این‌جانب قرار دادند. باید توجه داشت که کاربرد ترکیب «استعانت‌نامه» در کل پیکره زبانی، منحصر به همین دو بار، آن هم در *جوامع الحکایات* است.

۴. این جملات در *جامع‌التواریخ* نیز تکرار شده است: «اُزدَمَر شحنة اصفهان بود از قیل سلطان شهر دو هوایی شدند و مدتی جنگ می‌بود و پسر اُزدَمَر فریادنامه به سلطان می‌نوشت و سلطان به سبب زمستان تأخیر می‌کرد» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

فرستاد و سوار و پیاده ممالک خویش بخواند و راه مطاولت در پیش نهاد...» (ناصح بن ظفر جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۳۲-۳۳۳). (برای عین همین جملات جرفادقانی نیز نک. رشیدالدین فضل الله، ۱۳۸۶ الف: ۱۴۵).
— و بنوخزاعه نفرنامه به رسول (ص) فرستادند (میبدی، ۱۳۷۱: ج ۱۰: ۶۴۷).

از مقایسه متن عربی تاریخ یمینی ابونصر عتبی (وفات: ۴۲۷ ق) با ترجمه ناصح بن ظفر جرفادقانی (تألیف ۶۰۳ ق) که چند بار ترکیب «فریادنامه» و «نفرنامه» در آن به کار رفته است، این فرض به اثبات می‌رسد که ترکیب‌های فریادنامه و نفرنامه و استعانت‌نامه در زبان عربی ناشناخته بوده‌اند و به احتمال زیاد در حدفاصل نگارش این دو متن پدید آمده‌اند:^۵

ترجمه تاریخ یمینی

الیمینی

الف) و چون چپال آن حال مشاهدت کرد و ممالک خویش به کلی مهالک یافت و ادبار نقض عهد و شومی غدر و مکر او در او رسید و ملک خویش بر شرف زوال دید و اعوان و انصار خود طعمه سباع یافت، پشیمان شد و در چاره آن محنت سرآسیمه و متحیر گشت و از تدبیر خلاص و مناص آن کار عاجز و قاصر آمد و جز انتصار و طلب ثار روی ندید و جز حرکت‌المذبوح چاره‌ای ندانست. فریادنامه‌ها به اطراف نوشت و استعانت و استغاثت کرد و قرب

الف) و لَمَّا رَأَى جِبِيَالَ مَا قَدْ دَهَاهُ جَزَاءً عَمَّا نَقَضَهُ مِنْ عَهْدِهِ وَ نَكَثَهُ مِنْ مِرَائِرِ عَقْدِهِ؛ وَ رَأَى جُنُودَهُ وَ وَجُوهَ رِجَالِهِ جَزَرَ السُّيُوفِ الْقَوَاطِعَ، وَ طَعَمَ النَّسُورَ وَ الْخَوَامِعَ؛ سَقَطَ فِي يَدِهِ، وَفَتَّ فِي عَضُدِهِ؛ وَ نَالَتْ مِنْهُ النَّدَامَةُ وَ قَامَتْ عَلَيْهِ الْقِيَامَةُ؛ وَ بَقِيَ زَمَانًا مَبْهُوتًا عَلَى حَالِهِ؛ لَا يَعْرِفُ الرَّأْيَ فِي ظَهْرِ إِدْبَارِهِ أَوْ فِي وَجْهِ إِقْبَالِهِ؛ ثُمَّ حَرَكْتَهُ الْأَثْفَةَ لِاسْتِنْفَافِ الْمَنَاجِزَةِ طَلِبًا لِلثَّأْرِ، وَ طَعَمًا فِي الْإِنْتِصَارِ؛ فَفَكَّرَ وَ دَبَّرَ، وَ أَقْبَلَ وَ أَدْبَرَ، ثُمَّ عَزَمَ وَ قَرَّرَ، وَ نَادَى فَحَشَرَ وَ ثَارَ فِي مِثَّةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ وَ بَلَغَ الْأَمِيرَ

۵. بر اساس پیکره زبانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ترکیب «فریادنامه»، در دو متن آثار الوزرای عقیلی و تاریخ مبارک‌شاهی که هر دو در قرن نهم هجری تألیف شده‌اند، نیز به کار رفته است؛ اما عقیلی نیز عین متن جوامع‌الحکایات را نقل کرده و تنها نمونه کاربرد این ترکیب در قرن نهم همان تاریخ مبارک‌شاهی است. از شاهنامه فردوسی نیز نمونه‌هایی در اختیار است که پادشاهان در ضمن نامه‌ای از هم‌پیمانان خود درخواست کمک می‌کرده‌اند؛ اما هیچ نشانه‌ای از اینکه چنین نامه‌هایی «فریادنامه» خوانده شده باشند، در دست نیست. برای نمونه: افراسیاب برای غلبه بر سپاه ایرانیان، نامه‌ای به پولادوند می‌نویسد و از او کمک می‌خواهد (نک. فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۴: ۲۸۴) یا در روزگار جمشید، مردم به علت نارضایتی از او به دشت سواران نیزه‌گذار می‌روند و از ضحاک می‌خواهند مهتر آنان شود (نک. همان، ج ۱: ۴۹). (از دکتر سجاد آیدنلو که این دو مورد را به نگارنده یادآوری کردند، سپاسگزارم).

الماضی خبره فقابل إقباله بالاستقبال و
حرّض المؤمنین علی القتال؛ و سار بقلب
منشرح، و أمّل منفسح (ص ۲۲۴-۲۲۵).

(ب) و نجا سباشی تکین فی خیفه من العدد
بجریعة الذقن، فعبر جیحون إلى ایلک النخان. و
قد کان ایلک عبّر [...] و الصدمة المبیرة؛
فاستعان بقدرخان بن بغرا خان، لقرابة بینهما
و کیده، و لحمّة و شیجة؛ واستجره بحفی
مسألته إلى ثاره، مستظهاً بنصرته و إظهاره؛
فاستجاش أحياء التُّرك من مظانها، و حشّر
بنی خاقان من أقصى بلادها، و استنفر
دهاقین ما وراء النهر، فی جیوش تجل عن
الحدّ و الحصر؛ و سار فی خمسين ألفاً أو
یزیدون، حتّی عبر جیحون؛ مدلاً بعسکره
المائج، و بطشه الهائج؛ و معتضداً بقدرخان
ملک الختن، ذی العدة و العدید، و البأس
الشدید؛ و الأید المتین، و البسط و التمکین
(ص ۴۶۳-۴۶۴).

صدهزار سوار جمع آورد و قصد بیضه
اسلام آغاز نهاد (ص ۳۲).

(ب) سباشی تکین با چند کس معدود جان
بیرون برد و از جیحون بگذشت و با پیش
ایلک خان شد و ایلک خان [...] و به
قدرخان ملک ختن فریادنامه روان کرد و
او را به مدد خواند، دریای حشم ترک به
جوش آمد و از اقصی اماکن و مساکن
خویش روی بدو نهادند و لشکر
ماوراءالنهر بجملگی جمع کرد و با پنجاه
هزار عنان از جیحون گذر کرد، مغرور به
حول و قدرت قدرخان و کثرت عدید و
بأس شدید و جبل متین و بسطت و تمکین
او (ص ۲۸۴-۲۸۵).

(ج) و نذر بهم عدو الله ملک الهند ففرع
من فاجئ الفرع إلى من حوله من
تکاکرته (ص ۵۱۴)

(ج) و ملک هند [...] به اقطار ولایات
خویش نفیرنامهها فرستاد و سوار و پیاده
ممالک خویش بخواند (ص ۳۳۲-۳۳۳).

گویا فرهنگ‌نویسان، چنین مکتوباتی را نیز نمی‌شناخته‌اند؛ زیرا در مدخل «فریادنامه» و
«نفیرنامه»، معنی را از ترکیب واژه استنباط کرده‌اند و شاهدهی برای آن ذکر نکرده‌اند:

— فریادنامه: نامه‌ای که در آن کمک و یاری خواهند (دهخدا، ذیل فریادنامه).

— فریادنامه: نامه‌ای که در آن از کسی طلب یاری و کمک نمایند (انوری، ذیل فریادنامه).

— فریادنامه: نامه تظلم، شکایت‌نامه (معین، ذیل فریادنامه).

— **نفرنامه:** فرمان و حکمی که سلاطین و حُکام به جهت جمع شدن و گردآمدن سپاه و چریک نویسند (دهخدا، ذیل **نفرنامه**).^۶

توجه به کاربرد و معنی دو ترکیب «فریادنامه» / «نفرنامه» در متون، نشان می‌دهد که با دو معنی متفاوت، از آنها در محدوده‌ای تاریخی، مواجه هستیم و آنچه از فرهنگ‌های لغت نقل شد، با آنچه در اینجا مورد نظر ماست، به جز چند مورد قابل تطبیق نیست:

۱. نامه‌ای که پادشاهان یا امیران در هنگام احساس شکست از دشمن، به متحدان و هم‌پیمانان خود می‌نوشته‌اند و از آنها درخواست کمک می‌کرده‌اند.

۲. نامه‌ای شکوه‌آمیز خطاب به حاکمان برای درخواست کمک، از طرف مردمی که مورد تهاجم بیگانگان و بیداد آنان قرار می‌گرفته‌اند.

باتوجه به اینکه انوری در بیت «قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف / چو شنیدی ز سر لطف به ایشان بنگر» (انوری، ۱۳۷۲: ۲۰۲) این شعر را «قصه اهل خراسان» نامیده است، این نکته به ذهن متبادر می‌شود که شاید «فریادنامه» همان «قصه برداشتن» بوده است؛ زیرا «قصه» در اینجا، به معنی شکایت است (نک. دهخدا: ذیل **قصه**). آنچه در فرهنگ معین، در معنی «فریادنامه» پیش‌تر نقل شد، نیز به این فرض، قوت می‌بخشد که شاید این شعر انوری، «قصه»‌ای است که انوری از جنایات عُزان به امیری چون قلیچ طمغاج خان عرض کرده است. اما اگر به سازوکار «قصه» و «قصه برداشتن» توجه شود، این فرض باطل خواهد شد. چنان‌که در **تاریخ سیستان** (۳۶۰-۳۶۱: پانوش) آمده است:

«پادشاهان و امرای بزرگ روزهای مظالم و دادرسی عمومی بر بلندی یا غرفه یا تختی نشسته و بار عام داده و آن را روز مظالم می‌گفتند و مردم شکایت و قصه‌های خود را نوشته و بر سر دست یا سر چوبی بر می‌داشتند تا شاه آن را دیده و بستاند یا حاجب آن را گرفته به امیر یا شاه بدهد».

قَلیچ طمغاج‌خان، در جای دیگر، یعنی سمرقند، امیری می‌کند و بالطبع بار عامی برای مردم ستم‌کشیده خراسان نداده است تا قصه بردارند و از دست عُزان به وی شکایت برند.

۶. در فرهنگ‌های جهانگیری، برهان قاطع، انجمن آرای ناصری، آندراج، ناظم الأقطاب، فرهنگ فارسی معین و فرهنگ بزرگ سخن، نیز ذیل **نفرنامه**، همین تعریف آمده است.

در برخی از نسخه‌های خطی دیوان انوری در عنوان این شعر چنین نوشته شده است: «از زبان اهل خراسان به خاقان سمرقند نویسد» (انوری، ۱۳۷۲: ۲۰۱: پانویشت) که شاید نشان‌دهنده این نکته باشد که انوری، خود جنایت‌های عُزان را ندیده بلکه بنا به درخواست مردم خراسان و برای تأثیر بیشتر در مخاطب، صورتی منشور از «فریادنامه»ها را که در آن روزگار معمول بوده، الگوی شعر خود قرار داده است و این «نامه منظوم» را بر اساس آن سروده است.

اکنون از مقایسه شعر انوری با متن فریادنامه منثوری که در *جوامع الحکایات عوفی* نقل شده است، معلوم می‌شود که صورت نوشتاری این فریادنامه‌ها/نفرنامه‌ها، صورتی رایج و شناخته‌شده در قرن ششم بوده و انوری در سرودن این شعر، ساختار و مضامین فریادنامه‌ها/نفرنامه‌های منشور را در نظر داشته است (قس: مقمقام حسین جعفری که این شعر انوری را «شهر آشوب» دانسته است، به نقل از گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۹-۱۰):

الف) توصیف نامه:

فریادنامه اسیران روم

(جوامع الحکایات عوفی)

قصه شکایت با آه سحر آمیخته و به خون چشم
رنگ داده به حضرت الوهیت بدان بارگاه
بی‌نیازی می‌فرستیم و از خوارکاری آن پادشاه
روزگار، فرمان‌ده روی زمین، سنجر بن ملک‌شاه،
با این سوز دلسوز در هر نفسی با آن سخت‌گیر
دیرگیر می‌نالیم و بدان بیدار لا تأخذُه سنه و لا
نوم، از خواب سلطان وقت گله همی
کنیم... (ص ۱۶۲).

فریادنامه انوری

نامه‌ای مطلع آن رنج تن و آفت جان
نامه‌ای مقطوع آن درد دل و سوز جگر
نامه‌ای بر رقمش آه عزیزان پیدا
نامه‌ای در شکنش خون شهیدان مضمهر
نقش تحریرش از سینۀ مظلومان خشک
سطر عنوانش از دیده محرومان تر
ریش گردد ممر صورت ازو گاه سماع
خون شود مردمک دیده ازو وقت نظر
(ص ۲۰۱)

ب) توصیف جنایت‌های عُزان: نمونه آن در مسجد جامع که نشانه بی‌دینی آنهاست
(برای آگاهی بیشتر، نک. ظهیری نیشابوری، ۱۳۹۰: ۵۰).

و آن دیار که به سکون اهل دین آراسته و به الف) مسجد جامع هر شهر ستورانشان را

پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در
خطبه نکنند به هر خطّه به نام غُز از آنک
در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر
(ص ۲۰۲)

خلق را زین غم فریادرس ای شاه نژاد
ملک را زین ستم آزاد کن ای پاک‌سیر
به خدایی که بیاراست به نامت دینار
به خدایی که بیفراخت به فرّت افسر
که کنی فارغ و آسوده دل خلق خدا
زین فرومایه غُز شوّم پی غارتگر
(ص ۲۰۲)

رحم کن رحم بر آن قوم که نبود شب و روز
در مصیبتشان جز نوحه‌گری کار دگر
رحم کن رحم بر آن قوم که جویند جوین
از پس آنکه نخوردندی از ناز شکر
رحم کن بر آنها که نیابند نم
از پس آنکه ز اطلسشان بودی بستر
رحم کن بر آن قوم که رسوا گشتند
از پس آنکه به مستوری بودند سمر
(ص ۲۰۳)

خلق را زین حَشْر شوم اگر برهانی
کردگارت برهاند ز خطر در محشر
(ص ۲۰۴)

منابر و مساجد مزین بود به لوث خنازیر
معدن فضایح شده (ص ۱۶۱).

ج) فریادخواهی از مخاطب (ممدوح):

فریاد از سلطان سنجر المستغاث بالله از سلطان
سنجر، زینهار و زینهار، فریاد فریاد! اگر اسلام
را رونقی نمانده است و کار عالم و عالمیان
به یکبار بسته گشته است... (ص ۱۶۳).

-...تا حال ما بیچارگان روم، بر رای سلطان
وقت عرضه دارد، اگر فریاد رسد فردا فریاد
رسندش، و اگر داد دهد، داد دهندش و اگر
خوار گیرد خوار گیرندش (ص ۱۶۳).

د) توصیف «فردی» که به همراه نامه فرستاده شده است:

دیده‌ای خواجه آفاق کمال‌الدین را
که نباشد به جهان خواجه ازو کامل‌تر...

— پس یکی را از علما و دانشمندان نامزد
کردند و استعانت‌نامه‌ای نوشتند برین

ترتیب که اینجا ثبت افتاده است تا معلوم باشد (ص ۱۶۰).

— این امام عالم را فرستادیم که در دین شهادتی دارد و در طبع صرامتی و در جبّلت غیرتی و الغیره من الایمان، به خدمت بارگاه اعلا مقدّس اعظم، ضاعف الله جلاله، تا حال ما بیچارگان روم بر رای سلطان وقت عرضه دارد (ص ۱۶۳).

با کمال الدین ابنای خراسان گفتند قصّه ما به خداوند جهان خاقان بر چون کند پیش خداوند جهان از سر سوز عرضه این قصّه رنج و غم و اندوه و فکر (ص ۲۰۴)

از کمال کرم و لطف تو زیبد شاها کز کمال الدین داری سخن ما باور زو شنو حال خراسان و غزان ای شه شرق که مر او را همه حالست چو الحمد از بر (ص ۲۰۴)

ه) خطاب و عتاب به مخاطب (ممدوح) و تحریض او برای دفع متجاوزان:

— چون خداوند عالم، پادشاه مشرق و مغرب که تا جهان است جهاندار باد، عقد دولت سلجوق را واسطه و تاج گوهر شاهی را در شب افروز است، چرا عَلم کفر در در دیار اسلام برافراشته اند؟ و منجوق کفر سر به عیوق ناباکی رسانیده! (ص ۱۶۱).

— مگر پادشاه این خبر نشنیده است که کُلُّکُم راع و کُلُّکُم مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ. به خدایی که عالم را آفریدگار است و همه را مرجع و مأب بدوست که هر اوّلی را نهایتی خواهد بود و هر لذّتی را شدّتی. رای عالی خداوندی سلطانی [...] به خاطر جهان آرای نگرش کند که ملوک سالف [...] در نوبت جهان داری چنین خواری نکردند و فردای بازپسین را اندیشه داشتند [...] در عهد سلطنت اگر در ساحت ممالک او [...] از دست جور ظالمی ممتحنی یا ضعیفی یک شب ناخوش دل خسبد، به

تاکنون حال خراسان و رعایا بودست بر خداوند جهان خاقان پوشیده مگر نی نبودست که پوشیده نباشد بر وی ذره ای نیک و بد نه فلک و هفت اختر کارها بسته بود بی شک در وقت و کنون وقت آنست که راند سوی ایران لشکر (ص ۲۰۱)

باز خواهد ز غزان کینه که واجب باشد خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر (ص ۲۰۱)

قصّه اهل خراسان بشنو از سر لطف چون شنیدی ز سر لطف به ایشان بنگر خبرت هست که از هر چه درو چیزی بود در همه ایران امروز نماندست اثر خبرت هست کزین زیروزبر شوم غزان نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زیر... وقت آنست که یابند ز رمحت پاداش

گاه آنست که گیرند ز تیغت کیفر
زن و فرزند و زر جمله به یک حمله چو پار
بردی امسال، روانشان به دگر حمله ببر
(ص ۲۰۲)

هست در روم و خطا امن مسلمانان را
نیست یک ذره سلامت به مسلمانی در
(ص ۲۰۲)

آخر ایران که ازو بودی فردوس برشک
وقف خواهد شد تا حشر برین شوم حشر...
گرد آفاق چو اسکندر برگرد از آنک
تویی امروز جهان را بدل اسکندر
از تو رزم ای شه و از بخت موافق، نصرت
از تو عزم ای ملک و از ملک العرش ظفر
همه پوشند کفن گر تو بیوشی خفتان
همه خواهند امان چون تو بخوای مغفر
(ص ۲۰۳)

بهره‌ای باید از عدل تو نیز ایران را
گرچه ویزان شد بیرون ز جهانمش مشمر
(ص ۲۰۳)

بر ضعیف و قوی امروز تویی داور حق
هست واجب غم حقّ ضعفا بر داور
کشور ایران چون کشور توران چو تراست
از چه محرومست از رأفت تو این کشور
(ص ۲۰۳)

بی گمان خلق جگرسوخته را دریابد
چون ز درد دلشان یابد از این گونه خیر
(ص ۲۰۵)

جلال باری، سبحانه و تعالی که پادشاه روزگار
را با همه عظمت و سلطنت بدان مؤاخذت
فرمایند (ص ۱۶۲).

- بدان بیدار لا تأخذُ سِنَّةٌ و لا نَوْمٌ از خواب
سلطان وقت گله همی کنیم (ص ۱۶۲).

- صاحب‌قران بر تخت پادشاهی تن‌آسان
نشسته قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ. اگر رای
سلطانی [...] اقتضا کند تأمل فرماید درین آیت
که خداوند تعالی می‌گوید قَوْلُهُ تَعَالَى وَالْفَجْرِ
وَ لَيَالٍ عَشْرٍ وَ الشُّفْعِ وَ الْوَتْرِ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّ رَبَّكَ
لَبِالْمِرْصَادِ [...] آخر سلطان وقت این آیت
برنخوانده است که غیرت عزت همراه ایشان
خواهد بود [...] التفات خاطر کجاست؟ و
شفقت اسلام کجا، التَّعْظِيمِ لِأَمْرِ اللَّهِ كِجَا و
شفقة علی خلق الله کجا! مگر به سمع عزیز
نرسیده است تا لاجرم از یاد باده ناب و ناله
چنگ و رباب و غرور شیطان با این تعزیت
پرداخته است (ص ۱۶۳).

منابع

- آرین پور، یحیی (۱۳۸۷)، *از صبا تا نیما*، تهران: انتشارات زوآر.
- ابن الأثیر (۱۹۶۶م/ ۱۳۸۶هـ)، *الکامل فی التاریخ*، المجلد الحادی عشر، دارصادر و دار بیروت.
- ابن یمین، محمودبن یمین الدّین (۱۳۶۳)، *دیوان*، به تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران: کتابخانه سنایی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: انتشارات سخن.
- انوری، محمدبن محمد (۱۳۷۲)، *دیوان*، به کوشش محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۳۷)، *دیوان*، به کوشش سعید نفیسی، بی جا: انتشارات مؤسسه پیروز.
- تاریخ سیستان* (۱۳۸۹)، به تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران: انتشارات اساطیر.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۱)، *بهار و ادب فارسی*، به کوشش محمد گلبن، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- جمال الدّین اصفهانی، محمدبن عبدالرزاق (۱۳۶۲)، *دیوان*، به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۷۳)، *دیوان*، به کوشش ضیاءالدّین سجادی، تهران: انتشارات زوآر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، *لغت نامه*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- راوندی، محمدبن علی (۱۳۸۶)، *راحة الصدور و آية السّور*، به تصحیح محمد اقبال، تهران: انتشارات اساطیر.
- رشیدالدّین فضل الله همدانی (۱۳۸۶ الف)، *جامع التّواریخ* (تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان)، به تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۸۶ ب)، *جامع التّواریخ* (تاریخ آل سلجوق)، به تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- زرّین کوب، عبدالحسین (بی تا)، *با کاروان حله*، تهران: انتشارات علمی.
- سیف اسفرنگی (۱۳۵۸)، *دیوان*، به تصحیح زبیده صدیقی، مولتان.
- سیهرندی، یحیی بن احمد (۱۳۸۲)، *تاریخ مبارک شاهی*، به تصحیح محمد هدایت حسین، تهران: انتشارات اساطیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۴)، *مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری)*، تهران: انتشارات سخن.
- شهیدی، جعفر (۱۳۷۶)، *شرح لغات و مشکلات دیوان انوری ابیوردی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۳۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدّین (۱۳۹۰)، *سلجوقنامه* (به انضمام سلجوقنامه ابو حامد محمدبن ابراهیم)، تصحیح میرزا اسماعیل افشار «حمیدالملک»، و محمد رضائی، تهران: انتشارات اساطیر.

صبا، فتحعلی بن محمد (۱۳۴۱)، دیوان، به تصحیح محمدعلی نجاتی، تهران: شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء.

فخرالدین اسعد گرگانی (۱۳۸۱)، ویس و رامین، به تصحیح محمد روشن، تهران: صدای معاصر. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، شاهنامه فردوسی (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، تهران: نشر داد.

عتبی، محمدبن عبدالجبار (۱۳۸۷)، الیمینی، به کوشش یوسف الهادی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب. عقیلی، حاجی بن نظام (۱۳۶۴)، آثار الوزراء، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»، تهران: انتشارات اطلاعات.

عمیق بخاری، شهاب‌الدین (۱۳۳۹)، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران: کتاب‌فروشی فروغی.

_____ (۱۳۸۸)، دیوان، به تصحیح علی‌رضا شعبانلو، تهران: ناشر آزما.

عوفی، محمدبن محمد (۱۳۶۱)، تذکره‌الالباب، به کوشش ادوارد براون، توضیحات محمد عباسی، تهران: کتاب‌فروشی فخر رازی.

_____ (۱۳۸۷)، متن انتقادی جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، (جزء دوم از قسم اول) به تصحیح امیربانو مصفا (کریمی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کمال‌الدین اسماعیل، اسماعیل بن محمد (۱۳۴۸)، دیوان، به کوشش حسین بحرالعلومی، تهران: کتاب‌فروشی دهخدا.

گلچین معانی، احمد (۱۳۸۰)، شهرآشوب در شعر فارسی، تهران: نشر روایت.

مشکور، محمد (۱۳۵۰)، اخبار سلاجقه روم، تهران: کتاب‌فروشی تهران.

معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۶۴)، شعر و ادب فارسی، تهران: انتشارات زرین.

میبدی، احمدبن محمد (۱۳۷۱)، کشف‌الأسرار و غده‌الابرار، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر.

ناصربن ظفر جرفادقانی، ابوشرف (۱۳۷۴)، ترجمه تاریخ یمینی، به تصحیح جعفر شعار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

نفیسی، علی‌اکبر (۱۳۳۴)، فرهنگ نفیسی، تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

هدایت، رضاقلی خان (بی‌تا)، فرهنگ انجمن آرای ناصری، بی‌جا: کتاب‌فروشی اسلامی.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶)، چشمه روشن، تهران: انتشارات علمی.